ایران زندگی

■ سال بیست‌وهشتم ■ شماره ۷۹۸۵ ■ دوشنبه ■ ۳۱ مرداد ۱۴۰۱
■ ۲۴ محرم ۱۴۴۴ ■ 22 August 2022 ■ Monday

وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی با اشاره به اقدامات این وزارتخانه طی یک سال گذشته عنوان کرد

نگاه‌مان در وزارت فرهنگ جهادی است نیامده‌ایم شعار بدهیم!

وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی شامگاه شنبه در آستانه هفته دولت به بررسی عملکرد یک ساله وزارت فرهنگ و بیان برخی برنامه‌های آینده این وزارتخانه پرداخت. وی تأکید کرد: «همکاران ما در وزارتخانه نگاه جهادی به امور دارند، ما نیامده‌ایم شعار بدهیم. بنا داریم این وزارتخانه، نگاه پدرانه و متعادلانه با اهالی فرهنگ داشته باشد. در همین رابطه نیز نگاه‌های جناحی و حزبی را در سیاست‌ها دخیل نمی‌کنیم و معتقدیم مشکلات باید در جا حل شوند.»

۲۳

افغانستان احداث سدی را در دست دارد که ظرفیت آن ۲۶ برابر سد کمال خان است

نابودی هامون با احداث سد بخش آباد افغانستان

افغانستان قصد دارد سد بخش آباد را که ۲۶ برابر سد کمال خان ظرفیت دارد، روی رودخانه فراه‌رود احداث کند تا آب پشت این سد را برای توسعه کشاورزی در سه ایالت بالابلوک، خاک سفید و فراه و تولید برق به مصرف برساند. این سد روی یکی از رودخانه‌های اصلی تغذیه کننده تالاب هامون زده خواهد شد و بدون شک، این تالاب بین‌المللی را برای همیشه خشک خواهد کرد.

۱۷

راهکارهای درازمدت برای پایدارسازی آب شرب چهارمحال و بختیاری باید پیگیری شود

پایان بحران آب کوهرنگ

گل‌آلود شدن آب کوهرنگ سبب شکل گرفتن بحرانی برای نیمی از جمعیت استان چهارمحال و بختیاری در ۷ شهر و ۳۴ روستای این استان شد و این استان را با یک بحران ۱۵ روزه مواجه کرد؛ بحرانی که نشان داد بخش آب این استان آمادگی لازم برای مواجهه با چنین حوادثی را ندارد. تا جایی که مدیرکل مدیریت بحران و پدافند غیرعامل آبفای کشور آن را زلزله ۹ ریشتری برای این بخش خواند و تأکید کرد راهکارهای بلندمدت برای حل کامل مشکل آب شرب باید با جدیت دنبال شود.

صفحه ۱۶ را بخوانید

در گفت‌وگو با «ایران» تلاش دولت برای رساندن بیماران فاقد شنوایی در کشور به سمت صفر و پیامدهای آن بررسی شد

انقلاب کاشت حلزون شنوایی

با دستور وزیر بهداشت، کاشت حلزون هزینه های هتلینگ بیمارستان، حق العمل تیم جراحی و جلسات گفتار درمانی رایگان است

۲۲

رئیس کانون بازنشستگان تأمین اجتماعی تهران در گفت‌وگو با «ایران»:

احکام جدید حقوق بازنشستگان از شهریور اجرا می‌شود

از آغاز سال ۱۴۰۱ بحث افزایش حقوق و دستمزد بازنشستگان تأمین اجتماعی با کش و قوس‌های بسیاری همراه شد و تا اواسط مرداد ادامه داشت. این اختلاف‌نظرها بر سر اجرایی شدن ماده ۹۶ قانون سازمان تأمین اجتماعی بود که براساس این ماده قانونی، سازمان مکلف است میزان کلیه مستمری‌های بازنشستگی، از کارافتادگی کلی و مجموع مستمری بازماندگان و در فواصل زمانی که حداکثر از سالی یک‌بار کمتر نباشد...

۲۲

آموزش و پرورش اعلام کرد

تأثیر سابقه تحصیلی ۴۰ درصدی در کنکور «قطعی» است

رئیس مرکز ارزشیابی و سنجش کیفیت آموزش و پرورش با اشاره به مصوبه ۸۶۳ شورای عالی انقلاب فرهنگی و تأثیر سوابق تحصیلی در کنکور اظهار کرد: از این به بعد دو نوبت در سال کنکور برگزار می‌شود. سابقه تحصیلی ۴۰ درصد قطعی است و برای سال بعد نیز امکانات هماهنگی برای تسری به پایه‌های دهم و یازدهم داریم.

۲۲

قتل رئیس اسبق پزشکی قانونی کشور با شلیک ۲ گلوله

قاتل نقابدار پای پیاده فرار کرد

همزمان با شلیک مرگبار مردی نقابدار به رئیس اسبق سازمان پزشکی قانونی کشور مقابل خانه‌اش، تیم جنایی پایتخت رمزگشایی از این جنایت را آغاز کرد. به گزارش خبرنگار حوادث «ایران»، ساعت ۷:۱۵ صبح یکشنبه ۳۰ مرداد، مرد میانسالی که نگهبان کوچه یکم خیابان ایران‌زمین در شهرک غرب است...

۱۹

پرداخت وام ازدواج زوجین تا هفته آینده

۲۲

قاچاق حیوانات نامتعارف در بازارهای تهران!

۱۷

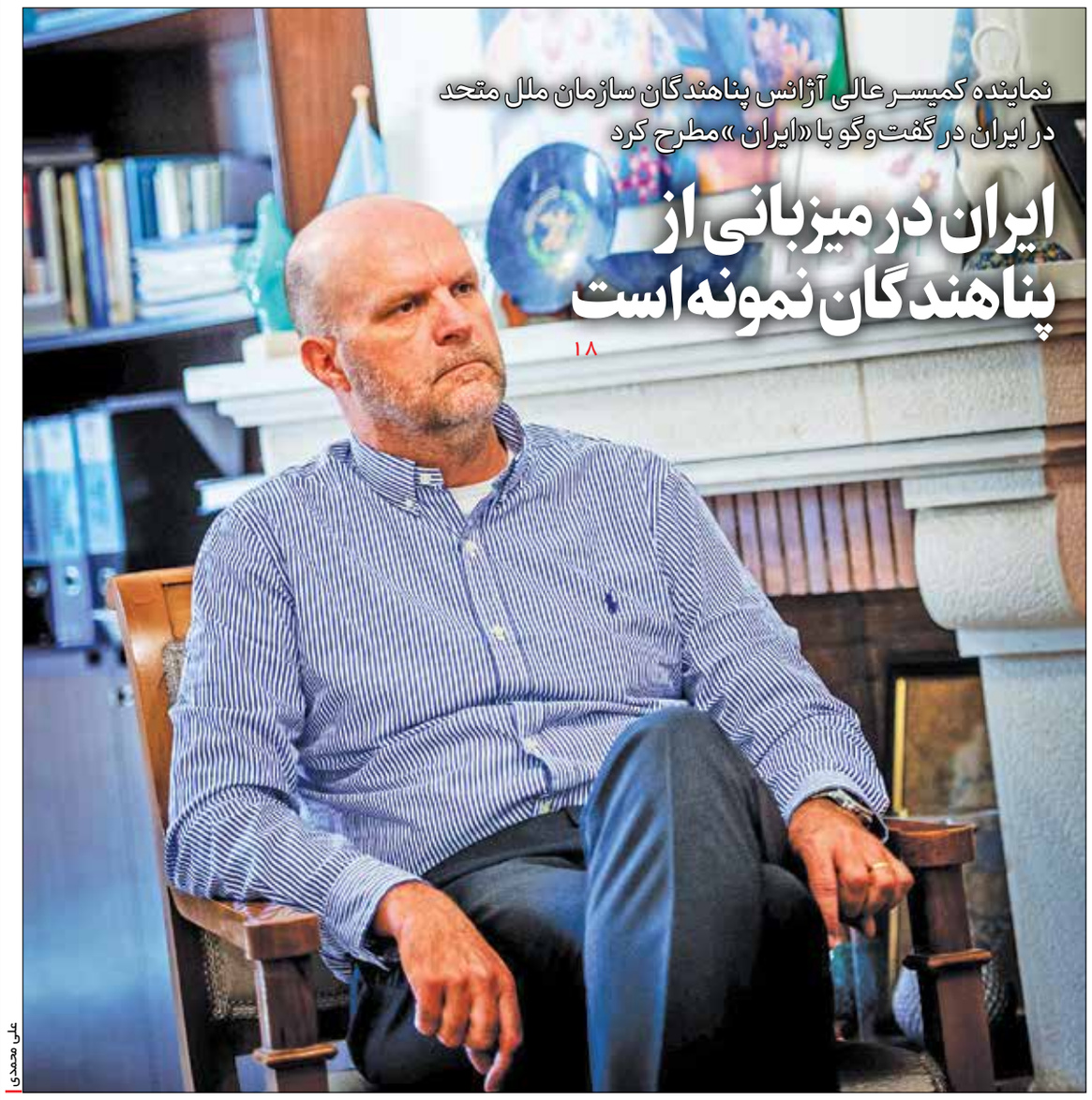

نماینده کمیسر عالی آژانس پناهندگان سازمان ملل متحد در ایران در گفت‌وگو با «ایران» مطرح کرد

ایران در میزبانی از پناهندگان نمونه است

۱۸

علی محمدی

گزارش

علیرضا صوتاکبر/ ایران

گشت‌وگذاری در بازار شهرستانی

آخرین پلان از تهران قدیم

محمد معصومیان
گزارش نویس

ردپای قدمت ۷۰ ساله «بازار شهرستانی» را می‌شود در پستوهای خاک گرفته آن دید و خاطراتی که به گذشته تهرانی‌ها گره خورده است. از خرید در مغازه‌های میوه‌فروشی که میوه را شبیه بازار شهرهای شمالی روی طبق به نمایش می‌گذارند تا مغازه‌های گوشت و مرغ که کله پاچه و سیرابی‌شان جلوی چشم است. از بوی کز دادن پاچه گوسفند تا عطر خیار تازه. بازار شهرستانی یکی از آخرین بازمانده‌های تهران قدیم است؛ روزگاری که در هر محله انبوهی از میوه‌فروشی با میوه تازه در دسترس نبود و مردم با خانواده به بازار می‌آمدند تا هم گردش کنند و هم ماهی و میوه تازه بخرند. شاید هم بعد از خرید سری به بستنی فروشی سر بازار می‌زدند و فالوده و بستنی را در کاسه‌های مسی می‌خوردند؛ مغازه‌ای که دیگر نیست.

آفتاب وسط آسمان ایستاده و صدای اذان ظهر در گذر خیابان مرتجایی که نام جدید بازار شهرستانی است می‌پیچد. از روی سکوهای میدان امام حسین می‌شود تا ته خیابان را دید؛ پر از حجره‌های کوچک و بزرگی که پارچه سایه‌بان آنها کهنه و پاره در باد ملایم تکان می‌خورند. انگار شیوه ارائه کالا به مشتری هم در این بازار هنوز به شیوه قدیمی است. میوه‌فروش‌ها، میوه درشت و آبدار را بالای طبق می‌گذارند و نیم نگاهی هم به مشتری‌های اطراف دارند. چند فروشنده بیرون مغازه ایستاده‌اند و با هم سیگار می‌کشند.

در موازات بازار کوچه‌های تنگی دیده می‌شود. نقاش زمان روی دیوارهای تنگ کوچه‌ها رنگ‌های خاکستری، قهوه‌ای و دودی را در هم ترکیب کرده است. در شکستگی کوچه‌ای، از چشم‌های پیرمردی عبور می‌کنم. از گاری واژگون و قدیمی که به دیوار تکیه داده می‌گذرم، یک قهوه‌خانه قدیمی روبه‌رویم سبز می‌شود. داخل قهوه‌خانه چند پیرمرد ساکت پشت صندلی‌های چوبی رنگ و رو رفته نشسته‌اند. صدای پرپر زدن می‌آید. مردی که نمی‌دانم از کجا پیدایش شده چند مرغ زنده را داخل قفس پلاستیکی می‌اندازد و در انتهای دیوار شکسته محو می‌شود.

شانه به شانه قهوه خانه، پسر جوانی مشغول دستمال کشیدن روی کفش‌های داخل مغازه کفش فروشی است. قد کوتاه و تپل با چشمانی به هم نزدیک، سریع حرف می‌زند و آن طور که می‌گوید تحصیلکرده برنامه‌ریزی شهری است. پیش از تحصیل هم در دکان عمویش کار می‌کرده و بعد از تحصیل هم کاری جز این پیدا نکرده است. او از کسادی بازار می‌گوید و از روزهای بچگی که در بازار شهرستانی جای سوزن انداختن نبوده. با خنده می‌پرسم به‌عنوان یک تحصیلکرده دلیل از رونق افتادن این بازار را در چه چیزهایی می‌داند. می‌گوید: «راستش دیگر هیچ چیز مثل سابق نیست. عموی من تعریف می‌کرد سال‌ها پیش مردم از شمیران می‌آمدند اینجا خرید می‌کردند چون خبری از میادین تره بار و میوه‌فروشی نبود. اگر هم بود قیمتش از اینجا گران‌تر بود اما حالا فرقی نمی‌کند. میوه‌فروشی سر کوچه شما با اینجا یک قیمت است.»

او تصور می‌کند یکی از دلایل ریزش مشتری، مهاجران جوانی هستند که بعدازظهرها برای وقت گذرانی به این بازار می‌آیند. مرد دیگری که ۳۰ سال است در این بازار کار می‌کند وارد بحث می‌شود، می‌گوید: «از نظر من بسته شدن میدان هم یکی از دلایل کم‌رونق شدن این بازار است.» پسر جوان می‌خندد و می‌گوید: «اصلاً هم این طور نیست» بین آنها بحث درمی‌گیرد.

وارد کوچه دیگری می‌شوم که به یک گاراژ منتهی می‌شود. برخلاف قهوه‌خانه قبلی این یکی با صندلی‌هایی که زیر تک درخت داخل گاراژ گذاشته حسابی مشتری جذب کرده است. پیرمردان گوش تا گوش بیرون نشسته‌اند، چای می‌خورند و حرف می‌زنند. صاحب قهوه‌خانه در اتاقکی کوچک و تاریک گوشه دیگری از گاراژ در سکوت سیگار می‌کشد. در آهنی را باز می‌کنم. شعاع نوری که از دریچه کوچک دیوار رد شده روی چروک‌های صورت پیرمرد نور انداخته است. با صدای گرفته‌ای خوشامد می‌گوید. کنارش روی صندلی می‌نشینم. اتاقک قدیمی به نظر انباری است پر از آهن‌پاره و چرخ و اشیای قدیمی و یک میز فلزی که پیرمرد پشت آن نشسته است. می‌گوید: «من در همین گاراژ به دنیا آمده‌ام، خانه ما همین جا بود البته این شکلی نبود این محوطه حیاط خانه ما حساب می‌شد. در واقع دو گاراژ ۸۶۰ متری بود که بعدها بین این دو دیوار کشیدند.»

او تعریف می‌کند که عمر این محوطه به صدسال می‌رسد. با حسرت از گذشته حرف می‌زند از روزگاری که میادین تهران اینجا بود و خیابان سرچشمه: «قدیم مثل الان نبود از شمیران تا تهرانپارس می‌آمدند اینجا خرید می‌کردند. متوجهی؟ اینجا بود و سرچشمه و استانبول. اینجا هم خیلی بورس بود، اما از آن بازار دیگر چیز زیادی نمانده است، قدیمی‌های بازار همه فوت کردند و بچه‌ها هم مغازه را اجاره داده‌اند.» از او می‌پرسم این دریچه کوچک پشت سرش چه کارکردی دارد؟ با خنده می‌گوید: «این نقش کولر این اتاق را دارد. از اینجا باد می‌آید» تعارف می‌کند که برای خوردن آبگوشت ناهار میهمان باشیم. خداحافظی می‌کنیم. به در و دیوار گاراژ نگاه می‌کنم. پیرمردی با صدایی بلند و نجواگونه پشت سرم می‌گوید: «ای روزگار پر کلک»

اولین تقاطع بازار کارمندان شهرداری از اتومبیل پیاده می‌شوند از میوه‌فروشان می‌خواهند بساطی را که سد معبر می‌کند جمع کنند. آقای مسئول همه را به نام می‌شناسد. وارد راسته میوه‌فروشان می‌شوم که بی‌صدا در حال کار هستند. در فضای بیرونی نورپردازی توسط لامپ‌های پرشمار انجام می‌شود؛ هر طبق میوه مانند بازیگری وسط سن تئاتر زیر نور خودنمایی می‌کند. آب در جوی زیر پایم گیر کرده چون کمی جلوتر فلفل دلمه‌ای قرمزی راه را بند آورده است. میوه‌فروش مشغول ساختن دیواره‌ای از گوجه فرنگی و خیار پای دیوار حجره کوچکش است. دیگری هم مشغول دستچین میوه‌ها و آن یکی داد می‌زند: «این فلفل را چه کسی ول داده داخل جوی آب. نمی‌شود که روزی ۵۰ بار بیایند جوی را باز کنند.» رو به من می‌کند و می‌گوید: «یک نفر بی‌شعور باعث می‌شود اینجا را آب بگیرد.»

در کوچه‌های پشتی بازار شهرستانی بافت مسکونی چسبیده به بازار است. می‌شود گفت بعضی از مغازه‌ها در واقع پارکینگ یا حیاط خانه‌ها است. در ورودی خانه‌ای باز است و داخل می‌شوم اما به نظر آپارتمانی که پیش رویم است تولیدی و انباری است. مرد سبزی فروش ابتدای کوچه با خنده می‌گوید: «نگران نباش خانه کسی نیست» او بساط سبزی تازه دارد و از ۲۵ سال کار در این بازار می‌گوید: «اینجا ۲۰ یا ۲۵ سال پیش خیلی رونق داشت، اما برای ما جز بدبختی چیزی ندارد. از صبح ساعت ۸ می‌آییم دم مغازه تا ۱۲ شب، نه عاشورایی داریم نه تعطیلی و نه عید. همیشه هم باز است. بیشتر مغازه‌ها این طور اداره می‌شود که یا خانوادگی است یا کارگر شیفتی دارند.» او که از ۱۰ سالگی در این بازار مشغول است ادامه دهنده کار پدر و پدربزرگش است که در این کار بوده‌اند و به مرور این شغل توسط عموها و پسر عموهایش هم در جاهای دیگر دنبال شد: «سبزی فروشی شغل موروثی ماست.»

مرد دیگری که آن سوتر به حرف‌های ما گوش می‌دهد، می‌گوید: «خوبی این بازار این است که هر چیزی بخواهید شبانه روز اینجا گیر می‌آید اما بدی‌اش این است که شلوغ است. سروصدا زیاد است و مردمی که این اطراف ساکن هستند آسایش ندارند.» مرد سبزی فروش می‌گوید: «چون خودش دو کوچه پایین‌تر زندگی می‌کند این را می‌گوید. خب حالا اینجا را ببندند خوب است؟ بیکار می‌شوی‌ها.»

بازار را دور می‌زنم و از انتهای خیابان وارد می‌شوم. کمی پیش‌تر سینمایی متروکه نظرم را جلب می‌کند نامش «سینما رنگین‌کمان» است اما حالا رنگین‌کمانی از فرسودگی و رنگ تیره آن را در برگرفته است. زیر ساختمان کانکس سد معبر شهرداری پشت فنس است. کمی جلوتر وارد پاساژی خلوت می‌شوم که پر از لباس بچگانه و زنانه است. مغازه‌ها یکی در میان باز است. پیرمردی دم در مغازه‌اش ایستاده است. او که ۳۰ سال است اینجا کار می‌کند خلوتی پاساژ را همیشگی می‌داند چون دیگر مشتری برای خرید لباس به اینجا نمی‌آید. دو موتوری از وسط پاساژ عبور می‌کنند و معلوم نیست به کجا می‌روند: «بازار اینجا از وقتی میدان را تغییر دادند خراب شد. الان دیگر مشتری فقط برای خرید میوه و گوشت اینجا می‌آید.» او تعریف می‌کند که یک روز صبح که می‌خواست به مغازه بیاید دید دورتادور بازار را بسته‌اند و مشغول تغییرات اند: «اینجا ماشین‌رو بود اما حالا دیگر نیست. باید دورتا دور بازار بچرخی تا جای پارک پیدا کنی. گفتند می‌خواهند سینما را تخریب کنند و پارکینگ بسازند اما من شنیده‌ام که اصلاً می‌خواهند کل این بازار را تخریب کنند چون توی طرح است. برای همین دیگر خرجی برای اینجا نمی‌کنند.» او از شب‌هایی می‌گوید که اطراف بازار پر از معتادان می‌شود و همه اینها باعث شده بازار از رونق بیفتد.

> قدیم مثل الان نبود از شمیران تا تهرانپارس می‌آمدند اینجا خرید می‌کردند. متوجهی؟ اینجا بود و سرچشمه و استانبول. اینجا هم خیلی بورس بود اما از آن بازار دیگر چیز زیادی نمانده است، قدیمی‌های بازار همه فوت کردند و بچه‌ها هم مغازه را اجاره دادند